

جمهوری اسلامی: "رژیم کشتار"؟

نقدی بر نوشته اخیر محمد رضا نیکفر

پیشگفتار

فرض بر این است که بررسی خشونت های دهه شصت به معنای تقبیح خشونت است و به قصد عدم تکرار خشونت انجام می گیرد. اخیراً دوست اندیشمند، جناب آقای محمد رضا نیکفر، در مقاله "[حقیقت و مرگ؛ به یاد اعدام‌شدگان دهه ۱۳۶۰](#)"، ذاتی خشونت بار و سراسر کشتار از جمهوری اسلامی ساخته و بدین ترتیب، راهی جز سرنگونی خشونت بار رژیم باقی نمی گذارند. مدعای من این نیست که جناب نیکفر این استراتژی را پیشنهاد کرده اند، بلکه من از لوازم منطقی یا پیامدهای مدعا سخن می گویم. تجویز پارادوکسیکال خشونت در مقاله ای که در نقد خشونت نوشته شده، نتیجه ضروری نوع نظرپردازی است.

منتها تغییر رژیم از طریق خشونت در 13 سال گذشته در چهار کشور افغانستان، عراق، لیبی و سوریه نتایج فاجعه بار خود را آشکار کرده است. فقط در مورد عراق تا سال 2011 به حدود [نیم میلیون تن](#) کشته منتهی شده و- به گزارش سازمان ملل- در سال جاری تاکنون فقط حدود 6 هزار تن کشته بر جای نهاده است. روشن است که سرنگونی خشونت بار رژیم خارج از قدرت نیروهای داخلی است، یعنی نیروهای داخلی فاقد توانایی سرنگونی خشونت بار جمهوری اسلامی هستند. پس راه حل ضمنی، تجویز مداخله خارجی تحت عناوینی چون "دخالش بشر دوستانه" و از این قبیل است. باز هم تأکید می کنم که جناب آقای نیکفر هیچ سخنی درباره سرنگونی خشونت بار رژیم- آن هم از طریق حمله نظامی خارجی- بیان نکرده اند، این توصیه نتیجه تصویری است که ایشان از تاریخ معاصر و جمهوری اسلامی بر می سازند. بگذارید گام به گام پیش رویم.

طرح مسأله: "تراژدی خشونت های انقلاب ایران" را چگونه می توان یا باید تتبیین کرد؟ ابتدا نگاهی اجمالی به سه مورد مهم بیندازیم:

الف- جنگ کردستان: داستان درست از فردای پیروزی انقلاب (23 بهمن) با حمله به شهربانی مهاباد و خلع سلاح آن آغاز شد. چند روز بعد- در 30 بهمن- مهاجمین پادگان مهاباد را خلع سلاح کرده و تجهیزات و مهمات آن را با خود بردند. جنگی که آغاز شد، به کشته شدن هزاران تن از طرفین انجامید.

ب- جنگ گنبد: درگیرهای گنبد در اسفند ماه 57 آغاز شد و در فروردین ماه 1358 جنگ اول ترکمن صحرا شکل گرفت. بعد هم نوبت به جنگ دوم گنبد رسید. در این دو جنگ نیز تعداد زیادی از طرفین کشته شدند (به عنوان نمونه به مقاله "[جستاری در چریک های فدایی](#)" که به فعالیت های آنان فقط در یک شهر پرداخته توجه کنید).

پ- "قیام آمل" توسط گروه مارکسیست/لنینیستی/مائوئیستی اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران)، یک نمونه کوچک از خشونت های دهه شصت را به نمایش می گذارد. قیام آمل در بهمن 1360، به نوشته منابع همین گروه، منجر به کشته شدن بیش از 200 تن از نیروهای طرفدار رژیم و زخمی شدن بیش از 500 تن از آنان شد. در این واقعه فقط 44 تن از نیروهای اتحادیه کمونیست های ایران کشته شدند (پرنده نوپرداز، ص 132)، اما اگر تمامی اعدام شدگان سال های بعد هم به این 44 نفر اضافه گردد، شمار آنان به 201 تن خواهد رسید (پرنده نوپرواز، صص 329-324). بیانیه قیام پنجم بهمن آمل می گفت: "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید". آن جذب هنوز هم در تحلیل آن واقعه به نیروهای مارکسیست گوشزد می کند که: "قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید". و انتقاد می کند که اینک:

"با یک گرایش قوی رفرمیستی روبرو هستیم که نقشی برای قهر انقلابی در پیشبرد مبارزه طبقاتی و انقلاب نمی بیند. این گرایش در جنبش کارگری بسیار قوی است. بسیاری از گروه ها صحبت از سرنگونی می کنند اما از سرنگونی درهم شکستن ماشین دولتی منظورشان نیست. در ادبیات سیاسی آنان تبلیغ و ترویج "قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید" جایی ندارد. این بی توجهی در شرایط کنونی که در چشم انداز ایران تلاطمات سیاسی و نظامی به چشم می خورد بسیار خطرناک است. به کل خاورمیانه نگاه کنیم. به سوریه نگاه کنیم. همه به زبان اسلحه حرف می زنند".

ت- فاز نظامی سازمان مجاهدین خلق: سازمان مجاهدین خلق در خرداد 1360 طی بیانیه ای آغاز فاز نظامی را اعلام کرد. انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در 7 تیر 60، انفجار دفتر نخست وزیری در 8 شهریور 60، انفجار دفتر دادستانی، و... شماری دیگر از ترورها که هدف همه آنها- به گفته مسعود رجوی و دیگر رهبران سازمان- نابودی تمامی رهبران رژیم و "بی آینده کردن" آن بود، به کشته شدن تعداد زیادی از رهبران جمهوری اسلامی منتهی شد.

اما فقط رهبران رژیم هدف حمله نبودند، طرفداران رژیم هم مورد حمله قرار می گرفتند. مسعود رجوی در دی ماه ۱۳۶۱ در مصاحبه با الوطن العربی گفت که به غیر از رهبران جمهوری اسلامی، 2 هزار تن دیگر را در یک سال اول پس از 30 خرداد 1360 ترور و به قتل رسانده اند:

"دستورد سال اول مبارزه مسلحانه ما بسیار بود تا حدی که رژیم امروز بی آینده شده است... کلیه کاندیداهای رهبری پس از خمینی یعنی مقاماتی که می توانستند رهبری رژیم کنونی را بعد از او به دست گیرند،... علاوه بر آنها دو هزار نفر دیگر از آخوندهای حاکم و سایر مسئولین رژیم نیز... به هلاکت رسیده اند" (نشریه مجاهد، شماره ۱۳۶، ص ۷).

رژیم هم به طور همزمان هزاران تن را بازداشت کرده و برای ایجاد رعب و وحشت، روزانه تعداد زیادی از آنان را اعدام کرده و اسامی و عکس هایشان را در صفحه اول دو روزنامه اصلی (کیهان و اطلاعات) منتشر می کرد.

ماشین خشونت به کار افتاده بود و طرفین به بی رحمانه ترین شکل همدیگر را می کشتند. مسعود رجوی فقط از 2 هزار ترور سال اول فاز نظامی (غیر از رهبران رژیم) سخن گفته است. اما زمامداران

جمهوری اسلامی تعداد کل ترورهای منتهی به قتل سازمان را حداقل 12 هزار تن و حداکثر 17 هزار تن اعلام کرده اند. ماشین اعدام رژیم هم به طور همزمان به کار خود ادامه می داد.

اما فقط و فقط این نبود، در جنگ تجاوزکارانه صدام حسین به ایران، سازمان مجاهدین نیروهای خود را به عراق منتقل کرد و در کنار نیروهای صدام حسین با نظامیان ایران جنگیدند (به فیلم دیدار صدام حسین و مسعود رجوی بنگرید. همچنین به فیلم دیگری از مسعود رجوی و درخواست های او از سران نظامی صدام حسین). مسعود رجوی در مرداد ۶۶ گفت:

"ارتش آزادیبخش، چنان که اعلام شده، تا به حال [مرداد ۱۳۶۶] دهها رشته عمل بزرگ و بسیار موفق داشته است. آمار تلفاتی که به دشمن وارد کرده حدود **2500 نفر** است و حدود ۱۳۰ نفر را هم اسیر گرفته است" (نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور- مجاهدین خلق، ش ۱۰۸، ص ۶).

در عملیات "آفتاب" در هشتم فروردین ۱۳۶۷، **3500 تن** از نیروهای لشکر ۷۷ خراسان را کشته و مجروح کرده و ۵۰۸ تن را هم به اسیر کرده‌اند (راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخی، ص ۳۹۶). این عملیات با فرمان مریم رجوی آغاز شد:

"بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران و بنام فرمانده ارتش آزادی بخش ملی ایران، با استعانت از آفتاب جاوید خراسان علی بن موسی الرضا هشتمین پیشوای عقیدتی شیعیان و هشتمین پیشوای تاریخی و انقلابی کبیر مجاهدان... آتش" (اطلاعیه ستاد عملیاتی سازمان مجاهدین خلق).

در عملیات "چلچراغ" در مهران در ۲۸ خرداد ۱۳۶۷، **8000 تن** را کشته و زخمی کرده و هزار و ۵۰۰ نفر را هم اسیر کردند (مجاهدین خلق در آیین تاریخی، ص ۳۹۹). سازمان این عملیات را مقدمه فتح تهران به شمار آورد:

"پیروزی شگرف ارتش آزادی بخش ملی بر خلق قهرمان ایران مبارک باد. فتح مهران در عملیات بزرگ چلچراغ. آزادسازی شهر مهران، مقدمه ای بر فتح تهران" (نشریه اتحاد. ویژه عملیات چلچراغ، شماره 142، 1367/4/10. به صفحه اول نشریه مجاهد در این خصوص بنگرید).

در عملیات "فروغ جاویدان" که در سوم مرداد ۱۳۶۷ آغاز و در ششم مرداد پایان یافت، مسعود رجوی در جلسه توجیهی پس از شکست اعلام کرد که 55 هزارتن از نظامیان ایرانی در این عملیات توسط نیروهای سازمان کشته شده اند (رجوع شود به: حنیف حیدر نژاد، نگاهی به فروغ جاویدان، 25 سال بعد، قسمت چهارم. نویسنده کتاب خزان آرزوها نیز شهادت می دهد که مسعود رجوی در جلسه جمع بندی عملیات فروغ جاویدان تعداد کشته های رژیم را 55 هزار تن اعلام کرد. این مدعا توسط تعداد دیگری از نیروهای سازمان نیز تأیید شده است).

بدین ترتیب، بنابر اعتراف سازمان مجاهدین خلق، آنان تا قبل از قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 1367، فقط و فقط 69 هزار تن از نظامیان ایرانی را در جبهه های جنگ کشته اند.

درست پس از شکست عملیات فروغ جاویدان، رژیم قتل عام زندانیان را آغاز کرد. در قتل عام تابستان 67 حدود 3700 تن را ناجوانمردانه اعدام کرد که حدود 3200 تن از آنان از سازمان مجاهدین خلق و حدود 415 تن از آنان به کلیه گروه های مارکسیست(حزب توده، سازمان اکثریت، فدائیان اقلیت، راه کارگر، فدائیان 16 آذر، سازمان پیکار، و...) تعلق داشتند.

آن دسته از رهبران جمهوری اسلامی که در این زمینه سخن گفته اند(از جمله آیت الله خامنه ای)، مدعیان این بوده که سازمان از قبل زندانیان را از عملیات آگاه کرده و آنان نیز قرار بوده در این عملیات مشارکت فعال داشته باشند. مسعود رجوی در سخنرانی شب قبل از آغاز عملیات فروغ جاویدان(ساعت 23/30 جمعه 67/4/31)، به حاضران می گوید که 48 ساعته تهران را فتح خواهند کرد. زندان ها را هم شهر به شهر آزاد کرده و زندانیان به ما خواهند پیوست:

"در این عملیات نیروهای زیادی به ما کمک خواهند کرد. از طرفی درب زندان ها که باز شود آنها هم با ما هستند و با ما خواهند آمد. نیروهای زندان بالقوه با ما هستند"(به بخشی از این سخنرانی در این [لینک](#) بنگرید).

به گزارش تعداد زیادی از زندانیان آن دوران، نیروهای سازمان از قبل در جریان قرار داشته و خود را برای این امر آماده کرده بودند. آنان که خود را پیروز فرض می کردند، در زندان های سراسر کشور دیگر اتهام خود را "منافقین" اعلام نمی کردند، بلکه قهرمانانه می گفتند: "مجاهدین". حتی نقشه جغرافیایی تهیه کرده و مسیرهای پیروزی را گام به گام تعقیب می کردند. به عنوان نمونه، رضا فانی یزدی درباره اولین شب آغاز قتل عام در زندان مشهد [نوشته است](#):

"آن شب لعنتی، بعد از اعلام ساعت سرشماری، یک دفعه صدای گرومب گرومب دویدن و راه رفتن روی سقف زندان می آمد. **بچه های مجاهدین که مدتها بود ظاهرا آماده حمله مجاهدین به کشور و احتمالاً آزاد کردن زندانیان از زندان ها بودند**، در این تصور بودند که احتمالاً حمله سازمان به زندان شروع شده و یا در حال وقوع است و پاسداران در حال سنگرگرفتن و سنگربندی برای مقابله با آنها هستند... بچه های مجاهد چند روزی بود که حسابی اخبار را دنبال می کردند. از اولین روز حمله مجاهدین پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و شروع عملیات فروغ جاویدان آنها نقشه ای را که نمی دانم از کجا آورده بودند کف اتاقی که در طبقه دوم بود و به شوخی و کمی هم جدی **اتاق جنگ** می گفتند پهن کرده و مسیر حرکت مجاهدین را از غرب به طرف تهران که گویا ارتش آزادیبخش قرار بود طی مسیر کند، مشخص کرده بودند. به خیال بعضی از آنها همه آن مناطق از مرز غربی تا کرمانشاه به اشغال مجاهدین در آمده بود. حالا بعضی از همان خوش خیال ها تصور می کردند که صدای گرومب گرومب پاها روی پشت بام زندان، نشانه ای از حمله احتمالی ارتش آزادیبخش بر ای آزادی آنها از زندان هاست. یاد همه شان به خیر که چه خوش خیال و ذهنی بودند. من و چند تا از رفقای نزدیکم که این حرف ها را می شنیدیم، باورمان نمی شد که اینها اینقدر خیالپردازند و خوش خیال".

این مدعیات هر اندازه هم که صادق باشد، قتل عام زندانیان را توجیه نمی کند و آن جنایت، جنایت بود(در مقاله "[هاشمی رفسنجانی و قتل عام 67](#)" این توجیه را رد کرده و در مقاله "[مسأله اشرف؛ مجاهدین خلق](#)،

دولت ایران و مخالفان، آن قتل عام را "جنایت علیه بشریت" به شمار آورده ام). اما تبیین علمی موضوع امر دیگری است.

دهه شصت، دهه خشونت و سرکوب بود. ده ها هزار ایرانی در این درگیری ها به وسیله همدیگر کشته شدند. آیت الله خمینی رفت و آیت الله خامنه ای جانشین او شد. اینک در بیست و پنجمین سال زمامداری او به سر می بریم. تعداد مخالفانی که در طی دوران بلند رهبری او کشته شده اند (از جمله کشته شدگان جنبش سبز)، احتمالاً نباید از 500-600 تن تجاوز کند. متقابلاً تعداد نیروهای رژیم که توسط مخالفان کشته شده اند نیز بسیار کاهش یافته است.

متغیرهای تبیین کننده

این تفاوت بی شمار را چگونه باید تبیین کرد؟

الف- تفاوت رهبری: آیا آیت الله خامنه ای با آیت الله خمینی تفاوت داشته و با رحم تر از اوست؟ خامنه ای در دیدار با آیت الله موسوی اردبیلی به تفاوت های دوران خود و آیت الله خمینی از جهت میزان سرکوب مخالفان اشاره کرده بود. اما بعید است کسی این مدعا را بپذیرد.

ب- کشف همبستگی: ناظر بیرونی شاهد کاهش کشتار همزمان است. یعنی نوعی "همبستگی" میان این دو متغیر قابل مشاهده است. کاهش شدید ترور نیروهای رژیم به کاهش شدید کشتار از سوی رژیم انجامیده است. اولین وظیفه تحلیل گر تبیین این "همبستگی" است. بررسی روابط سرد و خشک علی و معلولی، همبستگی و مقارنات؛ متفاوت از منظر اخلاقی و حقوق بشری است.

پ- نقش ایدئولوژی های موجه ساز خشونت: در یک سو خشونت به وسیله روایتی از اسلام توجیه می شد، در سوی دیگر، به وسیله روایت هایی از مارکسیسم (لنینیسم، استالینیسم، مائوئیسم، انورخوجه ایسم، و...). آموزه لنینی "هدف انقلاب تسخیر قهرآمیز دولت است"، گفتمان مسلط دوران بود. تحلیل گری که به نقش این گونه ایده های خشونت پرور در خشونت های به وقوع پیوسته نپردازد، تحلیلی یکطرفه و ایدئولوژیک از تاریخ ارائه کرده است. آری لنینیسم، استالینیسم، مائوئیسم، انورخوجه ایسم، و...؛ نسبت به اسلام سیاسی، نوعی "دگراندیشی" به شمار می روند، درست به همان معنایی که القاعده و طالبان در برابر لنینیسم دگراندیشی به شمار می روند.

ت- نقش بازیگران: فاعلانی که این خشونت ها را آفریدند، نیز دارای اهمیت هستند. جناب نیکفر می فرمایند باید پرسید که آنها که به زندان افتادند: "چه می گفته اند؟" "چه می خواسته اند؟" اتفاقاً این پرسش، پرسش بسیار مهمی است. می توان خروارها شاهد ارائه کرد که دموکراسی و حقوق بشر به عنوان ایده های بورژوایی و امپریالیستی نفی و طرد می شد. می گفتند: "لیبرالیسم جاده صاف کن امپریالیسم" و منظورشان دولت مهدی بازرگان بود. آلترناتیوها هم لنین، استالین، مائو، انورخوجه و... بودند. آری آلترناتیو آنان متفاوت از مدل ولایت فقیه آیت الله خمینی بود و به این معنا نوعی دگراندیشی به شمار می رفت و می رود، اما آن آلترناتیو، "لیبرال دموکراسی" نبود، مدل هایی بودند که به دموکراسی و حقوق بشر و آزادی راه نمی دادند. "حقیقت این دگراندیشی" به درستی باید بازگو شود (در مقاله بلند "ایدئولوژی

انقلاب: تسخیر قهرآمیز دولت" تا حدودی به این موضوع پرداخته ام. رجوع شود به: **بود و نمود خمینی، وعده بهشت، برپایی دوزخ، صص 94-5).**

ث- تروریسم و مبارزه مسالمت آمیز: موضوع دیگر نحوه واکنش رژیم ها به عملیات تروریستی است. دولت آمریکا- به عنوان دولتی دموکراتیک- با این مسأله چگونه برخورد می کند؟ دولت آمریکا توسط هواپیماهای بدون سرنشین تاکنون حدود 5 هزار تن از مظنونین به تروریسم را کشته است که در میان آنها صدها کودک و زن و مرد سالخورده بی گناه بوده اند. مثلاً وقتی یکی از شهروندان آمریکایی عضو القاعده را توسط هواپیماهای بدون سرنشین در یمن کشت، **فرزند خردسال او هم در این عملیات کشته شد.** وقتی یک دولت دموکراتیک چنین می کند، دولت غیر دموکراتیک چه خواهد کرد؟ نحوه مجازات مخالفان عضو سازمان های تروریستی با کسانی که مبارزه مسالمت آمیز می کنند، غالباً، متفاوت است. مدعی این بند هم تجویزی/توصیه ای نیست، توصیفی/تبیینی است.

ج- جنگ: قرار داشتن کشور در شرایط جنگ- آن هم جنگی 8 ساله- یا عدم جنگ، در افزایش و کاهش خشونت بسیار موثر است. از سوی دیگر، رژیم های دموکراتیک و غیر دموکراتیک، با افرادی که با دشمن متجاوز به کشور همکاری می کنند، چه می کنند؟ با آنها که با دشمن در یک جبهه علیه نیروهای مدافع تمامیت ارضی کشور می جنگند، چه می کنند؟ محل نزاع اخلاقی/حقوق بشری نیست که چه باید بکنند، بلکه توصیفی/تبیینی است که چه کرده و می کنند؟ از منظر اخلاقی، هر عمل ناقض حقوق متهم و حتی مجرم باید محکوم گردد.

چ- جاسوسی: دولت های دموکراتیک و غیر دموکراتیک با جاسوسان چه می کنند؟ جاسوسی در تمامی کشورهای دموکراتیک و غیر دموکراتیک جرم است، جاسوسی علنی با چه واکنشی مواجه خواهد شد؟ البته که مجازات باید در چارچوب قانون و حقوق بشر باشد و جرم به شمار آوردن جاسوسی به منزله نقض حقوق جاسوسان نیست(رجوع شود به مقاله "**بهرتری اخلاقی اپوزیسیون بر جمهوری اسلامی**").

ح- قدرت نابرابر: جمهوری اسلامی تا سال های پس از 62- 61 هنوز به عنوان یک رژیم سیاسی تثبیت نشده بود و پس از سرکوب مخالفان توانست استقرار یابد. اما تحلیل گر باید این متغیر را هم در تبیین خود در نظر بگیرد که قدرت دولت و مخالفانش- حتی مخالفانی که مسلحانه می جنگند- یکسان نبوده و نیست. نگاه به وضعیت رژیم های غیر دموکراتیک دو وضعیت متفاوت را نشان می دهد. اول- وضعیتی که در آن مخالفان- به دلیل تمرکز نیروهای دولتی و پراکنده بودن خود به صورت گروه های تروریستی و شبه نظامی- تعداد بیشتری از نیروهای رژیم سرکوبگر را کشته اند(مطابق گزارش های متعدد سازمان حقوق بشر سوریه که در لندن مستقر بوده و نزدیک به مخالفان است، در جنگ داخلی سوریه، **57970 تن از نیروهای نظامی دولتی و شبه نظامی طرفدارشان و 49504 تن از نیروهای در حال جنگ با دولت کشته شده اند**). دوم- وضعیتی که رژیم چندین برابر از مخالفان را کشته است.

در خصوص "تراژدی خشونت های دهه شصت"، روشن است که طرفین دروغ های بسیار گفته و می گویند. به عنوان مثال، سازمان مجاهدین خلق، نه تنها در مورد تلفات خود دروغ های بسیار گفته، بلکه در مورد رژیم هم چنین کرده است. بعید است آنان توانسته باشند در عملیات فروغ جاویدان 55 هزار تن از

نظامیان ایرانی را نابود سازند(مسعود رجوی در سال 1380 تعداد کشته شدگان مجاهدین در عملیات فروغ جاویدان را [1304 تن](#) اعلام کرد). جمهوری اسلامی هم به همین نحو عمل کرده است.

خ- حقوق بشر و انقلاب ارتباطات: پس از دهه شصت رفته رفته حقوق بشر در جامعه ایران توسط همگان جدی گرفته شد. سیطره جهانی یافتن حقوق بشر، دست و پای رژیم را بیشتر و بیشتر بست. از سوی دیگر، انقلاب ارتباطات امکانی فراهم آورد که بازداشت یک تن یا کشتن یک تن در عرض چند لحظه به خبری جهانی تبدیل می شود. خصوصاً در مورد ایران که به علت نزاع با دولت های غربی کاملاً در شرایطی قرار دارد که به شدت تمام رصد می شود. واقعیت این است که اینک زندانیان سیاسی از درون زندان ها نامه های بسیار تند علیه علی خامنه ای نوشته و به سرعت در همه رسانه ها منتشر می سازند. نامه های آنان به هیچ وجه در چارچوب نزاع های جناح های مختلف نظام قرار ندارد و کاملاً دگراندیشانه و ریشه زن است.

تحلیل گری که به دنبال حقیقت و ارائه تحلیلی علمی از علل و دلایل "تراژدی خشونت های دهه شصت" است، باید تبیین اش همه این شواهد و قرائن را تفسیر نماید. مگر آن که گفته شود که کشتن حداقل 71 هزار تن از نظامیان و غیرنظامیانی را که سازمان مجاهدین خلق ادعا می کند آنها را کشته است، عملی خوب بوده و نه تنها به رشد خشونت و سرکوب نینجامیده، بلکه رافع خشونت بوده است. یا با ارزش داوری- آن چنان که آقای نیکفر کرده اند- آنها را نوعی "طغیان" دگراندیشان علیه "ناراستی" نامید؟ آری سازمان مجاهدین خلق نسبت به جمهوری اسلامی دگراندیش است، اما می توان احتمال داد تبلور "راستی" ای که به دنبالش بودند، "شهر اشرف" بود که همه از ساز و کار آن آگاه هستند(رجوع شود به مقاله "[برتری اخلاقی ایوزیسیون بر جمهوری اسلامی](#)").

اینک ببینیم که آقای نیکفر این تاریخ را چگونه بازسازی می کنند:

- 1- "حاکمان جدید جزمی اندیش ترین و به لحاظ قدر تاریخی آگاهی، ناآگاهترین بخش جامعه ایران بودند".
- 2- "در حالی که دگراندیشان پویایی و آگاهی و فرهنگ بحث و نقد را نمایندگی می کردند".
- 3- مخالفان ج. ا. فقط به جرم دگر اندیشی و طغیان علیه "ناراستی" کشته شده اند. همه این مخالفان صرفاً دگر اندیش بوده اند و در این دگر اندیشی اعضای مقوله ای یکپارچه اند.
- 4- همه این مخالفان از همان ابتدای انقلاب آزادیخواه بودند و آزادی خواهی هم اصلاً ربطی به اصلاح طلبی و اصلاح طلبان ندارد.
- 5- ج. ا. نظام کشتار دگر اندیشی است.
- 6- کشتار ها هیچ ربطی به منازعه بر سر قدرت سیاسی، به ترس بخش هایی از رژیم از سرنگونی و از دست دادن قدرت سیاسی، ترس از مرگ پس از دست دادن موقعیت سیاسی، جنگ با عراق و جنگ در کردستان و بعضی عملیات مسلحانه در مناطق دیگر، نداشت. رژیم ماهیتاً ماشین کشتار مخالفان و دگر اندیشان است.

7- همه کسانی که در این رژیم منصبی داشته اند حق دگر اندیشی را نفی کرده اند و حداکثر مثل آیت الله منتظری آدم های " دلرحمی" بوده اند. مخالفت شان با کشتار زندانیان سیاسی به عقاید شان ، و از جمله عقاید دینی شان، ربطی نداشته است. از ابتدا حق دگر اندیشی را نمی پذیرفتند و تا آخر هم نپذیرفتند. صرفا از "قماش خمینی و گیلانی و لاجوردی" نبودند. صورت ظاهر بهتری داشتند و الا در بنیادهای عقیدتی از همان قماش بودند.

کمی جلوتر به تفصیل در مورد مدعای اصلی آقای نیکفر سخن گفته خواهد شد. اما به طور خلاصه می توان گفت:

1- مخالفان و آنها که گرفتار خشونت رژیم شدند گروهی یکپارچه نیستند. بعضی ها مثل بهائیان صرفا به جرم بهایی بودن و دگر باشی اعدام یا زندانی شده اند.

2- بعضی به جرم قیام مسلحانه در کردستان یا شرکت در جنگ چریکی شهری اعدام شده اند. بعضی در زندان و در حالی که دوره محکومیت خود را طی می کردند، و به عملیات مسلحانه هم اعتقاد نداشتند اعدام شدند. جوانانی به "جرم" هواداری از گروه های سیاسی و بدون این که دست به عملیات مسلحانه زده باشند اعدام شدند. بعضی در خارج از کشور و به اتهام مخالفت با جمهوری اسلامی و فعالیت علیه آن ترور شدند.

3- همه اعدام شدگان صرفا به جرم دگر اندیشی اعدام نشده اند. بعضی از آنها علاوه بر دگر اندیشی در عملیات مسلحانه و ترور هم شرکت کرده بودند.

4- می توان احتمال داد که همه مخالفانی که خشونت در مورد آنها اعمال شد "پویایی و آگاهی و فرهنگ بحث و نقد" را نمایندگی نمی کردند.

5- رژیم با آن نوع دگر اندیشی ای که تصور کند موجودیت اش را تهدید نمی کند لزوما برخورد خشونت آمیز نمی کند.

6- رژیم موجود انتخابات رقابتی با مشارکت محدود بخشی از طیف نیروهای سیاسی ایران و با تحمیل نظارت استصوابی هم برگزار می کند، نتایج این انتخابات لزوما و همیشه از پیش مشخص نیست؛ سطحی از مخالفت و صداهاى متعدد در آن تحمل می شود؛ رسانه ها و عرصه فرهنگی تا حدی چند صدایی و متنوع است؛ و... رژیم فقط ماشین کشتار دگر اندیشان نیست.

نظریه پردازی در حوزه علوم اجتماعی

تحلیل و تبیین واقعیت های اجتماعی در پرتو نظریه های علوم اجتماعی صورت می گیرد. ماکس وبر "نمونه های مثالی" (Ideal type) را پیشنهاد کرده است. این نمونه ها براساس واقعیات "ساخته" می شوند، اما چون وجوه مشترک پدیده ها را در بر گرفته و آرمانی می سازند، همیشه با واقعیت فاصله داشته و واقعیت مصداق تمام عیار آنها نیست. به عنوان مثال، وبر مشروعیت رژیم های سیاسی را به سه نوع سنتی، عقلانی/قانونی و کاریزماتیک تقسیم کرد. سپس برای تشخیص مصادیق، شاخص های متعددی

برای تک تک آنها ذکر کرد. پژوهش‌های او درباره "بورکراسی"، "رژیم‌های سلطانی"، نسبت "اخلاق پروتستانی" و "روح سرمایه‌داری"، و...؛ برخی از اشکال برساختن "نمونه‌های مثالی" توسط وی هستند.

وبر مدعی شد که تمدن‌های دیگر نتوانستند "سرمایه‌داری بورژوایی" را بسازند، چون فاقد "اخلاقیات فرهنگی" (cultural ethos) پروتستانی- خصوصاً آیین کالون- بودند. وبر با کلی‌گویی ما را رها نمی‌سازد، بلکه منظور دقیق‌اش از ارزش‌های ویژه اخلاق پروتستانی را بازگو می‌کند، که عبارتند از: تأکید بر انضباط شخصی، کار سخت، سرمایه‌گذاری محتاطانه پس‌اندازها، درستکاری فردی، فردگرایی و استقلال. این اخلاقیات فرهنگی پروتستانی آن‌چنان فراگیر شده بودند که بر مومنان و غیرمومنان، کلیساییان و دشمنان کلیسا، به اندازه واحد تأثیر گذارده و رفتار آنان را شکل می‌دادند. مطابق نظریه وبر، جوامع پروتستانی می‌بایست قوی‌ترین اخلاق کاری (Work ethic) را به نمایش بگذارند.

مدعای دقیق وبر از سوی بسیار نقد شده است. از جمله رونالد اینگلهارت در پژوهشی نشان داد که افرادی که امروزه در جوامع پروتستانی زندگی می‌کنند، نسبت به افرادی که در فرهنگ‌های دینی دیگر زندگی می‌کنند، ضعیف‌ترین اخلاق کار (منافع ذاتی کار، ارزش‌های مادی کار، نگرش‌های کلی‌تر به کار به منزله وظیفه) را به نمایش می‌گذارند. غرض این است که مدعای دقیق را می‌توان به گفت و گو و نقد گذارد.

رژیم‌های سیاسی از یک منظر به "رژیم‌های دموکراتیک" و "غیر دموکراتیک" تقسیم می‌شوند. اما این دو، دو "نمونه مثالی" بزرگ‌اند و در جهان واقع، با انواع رژیم‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک روبرو هستیم. به تعبیر دیگر، آنها در یک سطح قرار نمی‌گیرند. به همین دلیل برخی از محققان با شاخص‌های متعدد، دو نمونه مثالی "دموکراسی حداقلی" و "دموکراسی حداکثری" را برساخته‌اند. رژیم‌های غیر دموکراتیک هم به اشکال متفاوت دیکتاتوری‌های نظامی، نو-سلطانی، فاشیستی/توتالیتر، و... تقسیم می‌شوند. بدین ترتیب رژیم‌های غیر دموکراتیک بر روی یک طیف قرار می‌گیرند. طیفی که از بدترین سرکوب- یعنی رژیم‌های توتالیتر- آغاز شده و در سر دیگر طیف احتمالاً با رژیم‌های غیر دموکراتیکی مواجه خواهیم بود که به "دموکراسی حداقلی" نزدیک می‌شوند. حال اگر به این روش علمی به سرشت جمهوری اسلامی بنگریم، چه توصیفی از آن ارائه خواهیم کرد؟

معضل جمهوری اسلامی؟

"جمهوری اسلامی" را می‌توان، اولاً: رژیمی غیر دموکراتیک، و ثانیاً: رژیمی دینی- نه سکولار- به شمار آورد. رژیم‌های صدام حسین، حافظ/بشار اسد، سرهنگ قذافی، حسنی مبارک، بن‌علی، کره شمالی و... هم رژیم‌های غیردموکراتیک، اما سکولارند.

روشن است که "رژیم سکولار" به معنای رژیم دموکراتیک یا مجری حقوق بشر نیست، رژیم سکولار در برابر "رژیم دینی" قرار می‌گیرد. رژیم‌های سکولار نیز به دو نوع دموکراتیک و غیر دموکراتیک تقسیم می‌شوند. تا حدی که من اطلاع دارم، اینک جمهوری اسلامی تنها "رژیم دینی" جهان است و بقیه

رژیم‌ها- اعم از دموکراتیک و غیر دموکراتیک- سکولارند(مگر آن که عربستان سعودی و پاکستان را هم حکومت دینی به شمار آوریم).

معضل جامعه شناس/تحلیل گر این است: "جمهوری اسلامی" چه نوع رژیم غیر دموکراتیک است؟ توتالیتر؟ فاشیستی؟ نظامی؟ نو- سلطانی؟ یک مدعا هم می تواند این باشد که با نوع جدیدی از "رژیم غیر دموکراتیک" مواجه هستیم. جمهوری اسلامی، "رژیم استثنایی" نیست، برای این که علوم اجتماعی در عین در نظر گرفتن ویژگی های متفاوت رژیم ها، براساس وجوه مشترک، نمونه های مثالی ساخته و واقعیت را براساس آن تفسیر و تبیین می کنند. می توان برای فهم بهتر این پدیدار تاریخی "نمونه مثالی" تازه ای ساخت و جمهوری اسلامی را براساس آن تفسیر و تبیین کرد. اما در گام اول خود این "نمونه مثالی" جدید، باید دقیقاً با شاخص های متعدد تبیین گردد که چیست؟

برساخته جناب نیکفر این رژیم را "نظام کشتار" می خواند. به گفته صاحب نظریه، کشتار گونه ای "عارضه" یا "نقص فنی" این نظام نیست- به تعبیر ذات گرایانه- ذاتی آن است و کنه و هسته اصلی وجودی آن را تشکیل می دهد. مدعای این نظریه این است که "منطق" جمهوری اسلامی، کشتار برای سرکوب "ابراز وجود دگراندیشی" است. بنابراین، مدعای آن آزمون پذیر هم هست: اگر فراتر از نزاع های داخلی نظام گام بگذارید و مخالفت کنید، منطق نظام(کشتار) لاجرم به سراغ تان خواهد آمد. حال اجازه دهید تا دعاوی این برساخته را در بوته تجربه تاریخی 34 سال گذشته ایران بیازمائیم و صدق و کذب آن را بررسی نمائیم.

نقد پذیری از طریق ایضاح مفهومی

هر مدعایی باید ابطال پذیر/نقد پذیر باشد. مدعی باید نشان دهد که در چه صورتی از مدعایی خود دست خواهد کشید و کاذب بودن آن را خواهد پذیرفت. اخیراً مقاله ای تحت عنوان "[جمهوری فامیلی اسلامی](#)" انتشار دادم. ناقدان به راحتی می توانند با ارائه شواهد و قرائن نشان دهند که این نظام فامیلی نیست، به شرط آن که من از مفاهیم کش دار، مبهم و دارای ایهام استفاده نکرده باشم که راه فرار را به روی خود گشوده و راه نقد را بر روی ناقدانه بسته باشم. برساخته یا نمونه مثالی "رژیم کشتار" آقای نیکفر با شواهدی قابل نقد است. ابتدا به دقت اصطلاح بنگریم:

الف- نمونه مثالی "نظام کشتار" باید با شاخص ها و معیارهای متعدد تدقیق شود. در حدی که بیان شد، مدلی قابل دفاع برای تبیین واقعیت نظام های سیاسی نیست.

ب- روشن است که همه رژیم های غیر دموکراتیک مخالفان/دگراندیشان را کشته اند. اما چه تعداد کشتار دگراندیشان/مخالفان یک رژیم سیاسی را "نظام کشتار" می کند؟

پ- روشن است که همه رژیم های غیر دموکراتیک مخالفان/دگراندیشان را زندانی می کنند. اما چه تعداد زندانی سیاسی یک رژیم سیاسی را "نظام کشتار" می کند؟

ت- روشن است که رژیم های غیر دموکراتیک می کوشند تا مانع ابراز وجود دگراندیشان شوند، اما همه در یک سطح نیستند. چه میزان ممانعت از ابراز وجود دگراندیشان/مخالفان؛ نظام سیاسی را "نظام کشتار" می سازد؟

شواهد نافی "رژیم کشتار"

الف- در کودتای اخیر مصر علیه مرسى در عرض چند روز- مطابق آمارهای دولت کودتا- بیش از هزار تن را کشته اند، اما به گفته مخالفان حدود 5 هزار تن کشته شده اند. گزارش 19 آگوست 2013 سازمان دیدبان حقوق بشر می گوید که این "[بدترین کشتار جمعی در تاریخ معاصر مصر](#)" است. آیا رژیم مصر "نظام کشتار" است؟ آیا در کل دوران 25 ساله رهبری علی خامنه ای 1000 تن از مخالفان سیاسی و عقیدتی/دگراندیشان را کشته اند؟

ب- رژیم های غیردموکراتیکی وجود دارند که هزاران تن از مخالفان/دگراندیشان را زندانی کرده اند. در کل 25 سال رهبری علی خامنه ای چه تعداد از مخالفان را زندانی کرده اند؟ به عنوان مثال، در دو دوره حاد 1378 و 1388 به سرعت چند هزار تن را بازداشت و به سرعت اکثر آنان را آزاد کردند. وقتی حادثه ای به وقوع می پیوندد، افراد حاضر در منطقه را بازداشت می کنند، حتی اگر طرف با دوست دختر خود قرار داشته باشد.

پ- صدها روشنفکر دگراندیش در داخل ایران در حال ابراز وجودند. آثارشان در رسانه ها و از طریق کتاب منتشر شده و می شود. آیا همه افرادی که در داخل ایران ابراز وجود می کنند، ابراز وجودشان(مخالفتشان) "از حد ستیزه های جناحی دستگاه فراتر" نمی رود؟ روشنفکر برجسته و سکولار- خشایار دیهیمی- یکی از زندانیان سیاسی دهه شصت، حدود 150 کتاب به فارسی برگردانده و منتشر کرده است. تمامی آثار او، بدیل جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستند. چرا "منطق رژیم کشتار" در مورد او به کار نمی افتد و همچنان زنده است؟

ت- کتاب ها و مقاله های نظریه پرداز "نظام کشتار"- یعنی جناب نیکفر- در همین "نظام کشتار" منتشر شده است. آیا آن آثار در حد نزاع های جناح های حکومت بوده یا از آنها فراتر رفته است؟ کتاب خوب **خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی** (طرح نشر نو، ۱۳۷۸) و از آن بسیار دگراندیشانه تر، یعنی کتاب **شگردها، امکانات و محدودیتهای بحث با بنیادگرایان. درآمدی بر روشنگری** (طرح نشر نو، ۱۳۸۰) را "نظام کشتار" نه تنها اجازه نشر داده، بلکه به آن کاغذ و فیلم و زینک دولتی اختصاص داده است(البته به ناشر نه مولف و مترجم). روشنفکر سکولار و بسیار تأثیرگذار دیگر- حسین بشیریه- را در نظر بگیرید. آثار سراسر دگراندیشانه و عمیق او در همین "نظام کشتار" منتشر شد.

ث- آرش نراقی بیانیه های زیادی علیه جمهوری اسلامی امضا کرده است. علیه ولایت فقیه در دانشگاه سخنرانی و منتشر کرده است. بیانیه مرگ جمهوری اسلامی را نوشته و امضا کرده است. در اعتصاب غذای مقابل سازمان ملل هم شرکت داشته و سخنرانی کرده است. از بهائیان همیشه دفاع کرده و در کنفرانس آنها شرکت کرده است. همجنس گرایی را نه تنها اخلاقاً قابل دفاع دانسته که آن را با قرآن هم

سازگار کرده است. همه این فعالیت ها هم علنی بوده و "نظام کشتار" از آنها با خبر است. با این همه، در دوران پس از جنبش سبز و دوران احمدی نژاد، چهار کتاب *آینه جان* (چاپ اول زمستان 88)، *درباره عشق*، شامل "در فضیلت عشق اروتیک" (چاپ اول 1390)، *حدیث حاضر و غایب* (چاپ اول 1390) و *اخلاق حقوق بشر* (چاپ اول 1388) را در جمهوری اسلامی منتشر کرده است. نکته جالب درباره کتاب آخر این است که حاوی مقاله هایی در دفاع از دخالت بشردوستانه است. مجله های داخل کشور نیز دائما مقاله های او را منتشر کرده و یا با او مصاحبه می کنند. عکس اش را هم روی جلد مجله کار می کنند. آرش نراقی فقط یک نمونه است.

ج- آیت الله خامنه ای به شدت مخالف "لیبرال دموکراسی" بوده و صدها بار آن را نقد و رد کرده است. با این همه، آثار اکثر متفکران بزرگ لیبرال به فارسی ترجمه و انتشار یافته است: کارل پوپر (*جامعه باز و دشمنانش*، و...)، فون هایک (*راه بردگی، قانون قانون گذاری و...*)، جان راولز (*نظریه عدالت، عدالت انصافی، قانون مردمان و...*)، آیزیا برلین (*چهار مقاله درباره آزادی، آزادی و خیانت به آزادی، ریشه های رومانتیسم، مجوس شمال، کارل مارکس، سرشت تلخ آدمی و...*)، آمارتیا سن (*اخلاق و اقتصاد، برابری و آزادی، توسعه یعنی آزادی، اندیشه عدالت، هویت و خشونت و...*)، ریچارد رورتی، مارتا نسبام، هیلری پاتنام، جان لاک، میلتون فریدمن، و ده ها لیبرال دیگر.

فقط لیبرال ها نیستند، بسیاری از آثار مارکسیست ها (از مارکس و انگلس و پولانزاس و آلتوسر و هابسبام گرفته تا بقیه) ترجمه و منتشر شده و می شوند. آثار الحادی بسیاری در این 34 سال با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و با کاغذ و فیلم و زینک دولتی منتشر شده و می شود. رمان ها را در نظر بگیرید، آنها "جهان های بدیل" جمهوری اسلامی خلق می کنند. آیا آنها دگراندیشانه نیستند؟

چ- فیلم سازان بسیاری در ایران در حال ساختن فیلم های دگراندیشانه اند که فیلم هایشان جوایز بین المللی بسیاری کسب کرده اند. از جمله فیلم اصغر فرهادی که موفق به دریافت جایزه اسکار و چندین جایزه بین المللی دیگر شد.

ح- آیا جامعه مدنی ایران همانند جامعه دوران هیتلر، استالین، موسولینی، فرانکو و... است؟ آیا هیچ صدای مخالف/دگراندیشانه به گوش نمی رسد، مگر آن که در چارچوب نزاع های جناح های درون حکومتی باشد؟ آیا به محض نوشتن علیه علی خامنه ای او را کشته و "منطق رژیم" را عیان می سازند؟ هزاران شاهد و قرینه این مدعا را ابطال می کنند.

خ- در خصوص نظام سیاسی هم باید به تفاوت های ناقض مدعا توجه کرد. آیا بین دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی، محمود احمدی نژاد و حسن روحانی هیچ تفاوتی از جهت نحوه برخورد با مخالفان و دگراندیشان و سرکوب آنان وجود ندارد؟ تحلیل گر با چه توجیهی می تواند همه را با یک چشم و دیده تماشا کند؟ (نگاه کنید به مقاله "[ترور بهائیان و حمله به اشرف از منظر دیگر](#)").

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

نتیجه

هدف چیست؟

الف- بیان حقیقت؟ آیا مقاله آقای نیکفر همه حقیقت در مورد رژیم ایران و تاریخ سی و پنج ساله اخیر است؟

ب- دامن زدن به گفت و گوی همدلانه و ناقدانه پیرامون گذشته تراژیک به قصد گشودن راه های نزدیکی و همدلی؟ آیا این بستن راه گفت و گو و نزدیکی است.

پ- گذار از نظام غیر دموکراتیک کنونی به رژیم دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر؟ با برساختن دو قطبی سیاه/سفید، پاک/ناپاک، فرشته/شیطان، عالم/جاهل، و اهریمنی قلمداد کردن رژیم، فقط بر نفرت و کینه و خشم و انتقام افزوده خواهد شد.

باید درباره گذشته گفت و گو کرد. برای من خشونت زدایی و هموار کردن راه گذار مسالمت آمیز به دموکراسی اصل اساسی است. ما دادستان، قاضی و مجری احکام نیستیم. در آینده باید "کمیته های حقیقت یاب ملی" تشکیل شده و به این مسائل رسیدگی کنند. مسأله ما، مسأله گفت و گوی همدلانه و ناقدانه پیرامون "تراژدی خشونت های دهه شصت" است. این گفت و گو، اگر یکسونگرانه نباشد، اگر هدفش عدم تکرار آن فجایع باشد، راهگشا خواهد بود. خطر کرده و راهکارهای زیر را پیشنهاد می سازم:

1- من/ما مخالف مجازات اعدام، نقض حقوق دگر اندیشان، شکنجه و نقض حقوق شهروندی همه ایرانیان با هر عقیده، مذهب یا سبک زندگی هستیم/هستیم.

2- همه موارد خشونت سیاسی در سه دهه گذشته باید از منظر روشن شدن حقیقت مورد بررسی قرار گیرد، از همه قربانیان اعاده حیثیت شود، به بازماندگان خسارت پرداخت شود و همان بازماندگان در مورد عفو یا مجازات کسانی تصمیم بگیرند که دیگران را به جرم دگر اندیشی قربانی خشونت کرده اند؛ یا در سوی دیگر منازعه سیاسی کسانی را بدون محاکمه عادلانه به قتل رسانده اند، یا برای به قتل رساندن همکاران حکومت، با حکومت های خارجی همکاری کرده اند.

3- من/ما بر این باوریم/باوریم که روشن شدن حقیقت بر مجازات و انتقام اولویت دارد و علت این اعتقاد هم این است که خشونت باید در جایی متوقف شود و نسل جوان از گذشته درس بگیرد و مثل نسل قبل درگیر خشونت سیاسی نشود.

4- باید در مورد همه مرتکبان جرم سیاسی به شرطی که به روشن شدن حقیقت کمک کنند، به توضیح عقاید و نظریه هایی که قتل و شکنجه و حذف مخالف عقیدتی و سیاسی را توجیه می کرد یاری رسانند و موجب کاهش آلام بازماندگان یا قربانیان آن خشونت ها شوند، قانون منع تعقیب جرائم سیاسی - که نمایندگان مردم به تصویب می رسانند- اجرا گردد.

5- به گمان من/ما بر ساختن مقوله های یکپارچه "دگر اندیشان آزادیخواه" و "وابستگان ماشین کشتار" نادیده گرفتن تفاوت های مهم در واقعیت های سیاسی تاریخ معاصر ایران است و کمکی به عبور از وضعیت جنگی دائمی نمی کند. وقتی در سطح نظری رژیم سیاسی صرفاً و ذاتاً به "ماشین کشتار دگراندیشان" تبدیل می شود، سرنگونی خشونت بار آن به تنها راه نجات تبدیل می گردد. بنا بر این من/ما به دلایل اخلاقی (هزینه بسیار سنگین انسانی کشتارهای گریز ناپذیر آتی از نوعی که سوریه و عراق گرفتار آن شدند)، و عملی/مصلحت گرایانه (عدم دستیابی مردم در عراق، افغانستان، سوریه، لیبی به آزادی و دموکراسی یا امنیت و سطح زندگی در حد همان رژیم های پیشین) مخالف چنین راه حل هایی هستیم/هستیم.

منبع: رادیو زمانه، 92/8/12